تناقض‌گويي‌هاي قرآن

منتشر شده توسط زنديق www.zandiq.com
آدرس اینترنتی: http://www.zandiq.com/articles/0000000366.shtml
آخرین ویرایش: 2009-02-05 ایجاد نوشتار: 2009-01-05 تاریخ امروز بر اساس تاریخ مرورگر: 2011-01-20
دسته بندی شده در: فلسفه و منطق   سفسطه   اسلام و اسلام ستیزی   نگارنده (گان): حجت الله نیکویی

تناقض‌گويي‌هاي قرآن

شايد شنيدن اين موضوع كه در قرآن دهها بار تناقض‌گويي شده است براي بسياري از افراد (خصوصاً مومنان) شگفت‌انگيز، و پذيرش آن سخت باشد. اما واقعيتها را نمي‌توان ناديده گرفت! در اينجا به چند نمونه از تناقض‌گويي‌هاي قرآن اشاره مي‌كنم:

نمونه اول

آيه 54 سوره انعام مي‌گويد:

... هر كس از شما كه از روي ناداني كار بدي كند، آنگاه توبه كند و نيكوكار شود، بداند كه خدا [نسبت به او] آمرزنده و مهربان است.

آيه 119 سوره نحل نيز همين مضمون را تكرار مي‌كند:

پروردگار تو براي كساني كه از روي ناداني مرتكب كاري زشت شوند، سپس توبه كنند و به اصلاح آيند، آمرزنده و مهربان است.

آيه 17 سوره نساء نيز با صراحت بيشتري، شرط قبولي توبه را جهل به گناه مي‌داند:

[قبول] توبه بر خدا فقط براي كساني است كه بدي (گناه) به ناداني كنند، سپس بزودي توبه كنند. آنانند كه خدا بسويشان بازمي‌گردد [و توبه‌شان را مي‌پذيرد]...

طبق آيات فوق، توبه افرادي كه با علم به گناه بودن يك عمل، مرتكب آن شده‌اند قبول نمي‌شود. اما آيه 153 سوره نساء مي‌گويد:

اهل كتاب از تو مي‌خواهند كه كتابي از آسمان بر آنان فرو آري، همانا از موسي بزرگتر از اين خواستند كه گفتند: خداي را آشكارا به ما نشان بده، پس صاعقه آنان را به سبب [گستاخي و] ستمشان بگرفت. سپس گوساله را پس از آنكه نشانه‌هاي روشن و آشكار [معجزات] برايشان آمده بود [به خدايي] گرفتند و ما [پس از آنكه توبه كردند] از آن گناه درگذشتيم...

سؤال اين است كه خداوند چگونه توبه بني‌اسرائيل را ـ با آنكه عالمانه (و پس از آنكه حجت بر آنها تمام شده بود) مرتكب شرك شدند، قبول كرد و گناهشان را بخشيد؟ آيا اين با مفاد آيه 17 سوره نساء در تناقض نيست؟ اكنون به آيات 89ـ86 سوره آل‌عمران بنگريد:

چگونه خداوند، قومي را كه بعد از ايمانشان كافر شدند، هدايت كند؟ با آنكه شهادت دادند كه اين رسول، بر حق است و برايشان دلايل روشن آمد و خداوند قوم ستمگر را هدايت نمي‌كند؛ آنان سزايشان اين است كه لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگي بر ايشان است؛ در آن (جهنم) جاودانه بمانند، نه عذاب از آنها كم مي‌شود و نه مهلت مي‌يابند؛ مگر كساني كه پس از آن توبه كردند و درستكاري پيشه كردند كه خداوند آمرزنده مهربان است.

طبق اين آيات، كساني كه دلايل روشن (بينات) برايشان آمده و به حقانيت رسول خدا پي‌برده و ايمان آورده‌اند، چنانچه دوباره كافر شوند، عذاب ابدي در انتظارشان است، مگر آنكه توبه كنند و راه درستكاري در پيش گيرند. يعني توبه چنين افرادي ـ كه عالمانه و آگاهانه از ايمان خود دست كشيده‌اند و دوباره كافر شده‌اند ـ نيز مورد قبول واقع مي‌شود!؟ باز هم تناقضي ديگر! حال به آيه 90 همين سوره (آل عمران) نگاه كنيد:

كساني كه پس از ايمان خود كافر شدند، سپس بر كفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذيرفته نخواهد شد، و آنان، خود گمراهانند.

اين آيه درست پس از آيات فوق (89ـ86 سوره آل عمران) آمده و همين، مرا دچار سرگيجه كرده است. مطابق آيات قبل، توبه كساني كه ايمان آورده و سپس (با آنكه برايشان دلايل روشن آمده،) دوباره كافر شده‌اند، قبول مي‌شود[1] اما مطابق اين آيه (90)، توبه اين افراد هرگز پذيرفته نمي‌شود! ممكن است بگوييد در آيه 90 قيدي وجود دارد كه در آيات 89ـ86 وجود ندارد و آن اين است كه: «سپس بر كفر خود افزودند». بنابراين در اينجا تناقض رخ نداده است، چون موضوع دو آيه متفاوت است. در آيات قبل، از كساني سخن مي‌رود كه: «ايمان آورده و سپس كافر شدند» و در اين آيه از كساني كه «ايمان آورده و سپس كافر شدند و بر كفر خود افزودند» سخن به ميان آمده است. اما معناي چنين توجيهي اين است كه خداوند مي‌خواهد به كساني كه پس از ايمان آوردن، دوباره كافر شده‌اند، بگويد: اگر ميزان كفر شما ثابت بماند، چنانچه به اشتباه خود پي‌برده و پشيمان شويد و توبه كنيد، توبه شما پذيرفته مي‌شود، اما اگر پس از كافر شدن، ميزان كفر شما ثابت نماند و چيزي بر آن افزوده شود، ديگر هرگز اميد بازگشتي براي شما نيست. يعني حتي اگر به اشتباه خود پي‌برده و پشيمان شويد و هزار بار توبه كنيد، باز هم فايده‌اي ندارد و توبه شما پذيرفته نمي‌شود؟! اما اين، اولاً با عدل و رحمت خدا ناسازگار است و ثانياً در تناقض با مفاد آيه 153 سوره نساء است. در آن آيه ـ كه پيش از اين آمد ـ بني‌اسرائيل، پس از آنكه دوباره كافر شدند و تعاليم موسي را ناديده گرفتند، مجسمه گوساله‌اي را ساخته و آن را پرستيدند، يعني نه تنها بر كفر خود افزودند، بلكه حتي از مرحله كفر بالاتر رفته و مشرك شدند، به عبارت ديگر مرتكب بزرگترين ظلم و گناه شدند، اما توبه آنها پذيرفته شد و خداوند گناهشان را بخشيد. بنابراين توجيه فوق ناتوان از حل تناقضات مطرح شده است. ممكن است بگوييد كه آيه 91، معناي آيه 90 را روشن مي‌كند. ابتدا متن آيه 91 سوره آل عمران:

در حقيقت، كساني كه كافر شده و در حال كفر مرده‌اند، اگر چه [فراخناي] زمين را پر از طلا كنند و آن را نويد دهند، هرگز از هيچيك از آنان پذيرفته نخواهد شد، آنان را عذابي دردناك خواهد بود...

اگر اين آيه را در كنار آيه قبل (90) قرار دهيم، معلوم مي‌شود كه آيه 90 از عدم قبول توبه اين افراد پس از مرگ سخن مي‌گويد، نه در زمان حيات، بنابراين تناقضي در اين آيات ديده نمي‌شود. اما اين توجيه نيز نادرست است و مشكلي را حل نمي‌كند. اولاً آيه 91 ربطي به آيه 90 ندارد و معناي آن مستقل از آيه قبل است. اين آيه مي‌خواهد بگويد كه قيامت، عرصه رشوه دادن و رشوه گرفتن نيست و كسي كه كافر از دنيا رود، دچار عذاب جهنم مي‌شود و هيچ چيزي نمي‌تواند به او كمك كند، نه مال و ثروت، نه مقام نه فرزند و نه... به عبارت ديگر در اين آيه، صحبت از اين نيست كه توبه كافران پس از مرگ پذيرفته مي‌شود يا نمي‌شود، زيرا توبه پس از مرگ بي‌معني است. آيه 54 سورة زمر تأكيد مي‌كند كه اگر كسي مرگ را جلوي چشم خود ببيند و برايش يقين حاصل شود كه ديگر زنده نخواهد ماند و بايد جان به جان‌آفرين تسليم كند، توبه‌اش پذيرفته نمي‌شود و فرقي نمي‌كند كه كافر باشد يا مؤمن گناهكار، پس در جايي كه توبه گناهكار (مؤمن يا كافر) در لحظات آخر عمر مورد قبول واقع نمي‌شود، بيان اين واقعيت كه پس از مرگ، توبه كافر پذيرفته نمي‌شود، لغو است. اصولاً اگر توبه پس از مرگ، امكان‌پذير باشد و مورد قبول واقع شود، بايد درب جهنم را تخته كرد! زيرا در قيامت، همه گناهكاران و كافران به معناي واقعي كلمه پشيمان مي‌شوند و با همه وجود خود، از خداوند طلب بخشايش مي‌كنند! از اينها گذشته، متن آيه 90 در اينكه موضوع آن عدم قبول توبه كفار در زمان حيات است، صراحت دارد و اگر مي‌خواست بگويد كه توبه آنها پس از مرگ پذيرفته نمي‌شود، مي‌توانست قبل از واژه «هرگز»، عبارت كوتاه «پس از مرگ» را بياورد، نه اينكه از اين كار اجتناب كند و آيه ديگري در سه سطر بياورد تا ما از روي آن بفهميم كه مراد آيه قبل، عدم قبول توبه كفار پس از مرگ است! اين كار يعني لقمه را از پشت سر به دهان گذاشتن!

نمونه دوم

آيه 48 سوره نساء مي‌گويد:

همانا خداوند اين گناه را كه براي او شريك گيرند، نمي‌بخشد و جز آن را براي هر كه بخواهد مي‌آمرزد...

آيه 116 همين سوره نيز عين اين مضمون را تكرار مي‌كند و در هر دو مورد منظور اين است كه اگر شخص مشرك بدون توبه از دنيا برود، دخول در جهنم سرنوشت حتمي اوست، اما اگر شخص، مشرك نباشد و با گناهان ديگري بدون توبه از دنيا برود، هنوز اميد بخشش در حق او مي‌رود و ممكن است خدا از گناهان او بگذرد و او را به بهشت داخل كند. به عبارت ديگر طبق اين آيات، بزرگترين گناه و بزرگترين ظلم، شريك قائل شدن براي خداست (ان‌الشرك لظلم عظيم ـ سوره لقمان آيه 13) و اين تنها گناهي است كه هرگز بدون توبه قابل بخشش نيست. اما اين آيه (و همينطور آيه 116 سوره نساء) با آياتي كه گناهان ديگري مانند كفر، نفاق، قتل‌عمد و... را بدون توبه غيرقابل بخشش مي‌داند و به مرتكبين آنها وعده عذاب دائم در جهنم مي‌دهد، در تناقض آشكار است. به عنوان مثال آيات 161 و 162 سوره بقره و آيه 34 سوره محمد و آيه 91 سوره آل‌عمران صراحتاً مي‌گويند كه اگر كسي كافر شود و بدون توبه از دنيا برود، عذاب ابدي جهنم در انتظار اوست و هرگز مشمول مغفرت الهي قرار نمي‌گيرد (توجه كنيد كه «كافر» با «مشرك» فرق مي‌كند و ممكن است كسي كافر باشد اما مشرك نباشد). اينك آيات مورد نظر:

در حقيقت، كساني كه كافر شده و در حال كفر مرده‌اند، اگر چه [فراخناي] زمين را پر از طلا كنند و آن را [براي خود] نويد دهند، هرگز از هيچ يك از آنان پذيرفته نخواهد شد، آنان را عذابي دردناك است و ياوراني نخواهند داشت. (آل عمران ـ آيه 91)

كساني كه كافر شدند و در حال كفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر آنان باد؛ در آن (جهنم) جاودانه بمانند، نه عذابشان كاسته مي‌شود و نه مهلت يابند.

(بقره ـ 161 و 162)

آنان كه كفر ورزيدند و مانع راه خدا شدند، سپس در حال كفر مردند، خدا هرگز از آنان در نخواهد گذشت. (محمد ـ 34)

آيه 93 سوره نساء نيز با صراحت بيان مي‌كند كه هر كس مؤمني را به ناحق بكشد، مجازاتش آتش ابدي جهنم است:

و هر كس عمداً مؤمني را بكشد، كيفرش دوزخ است كه در آن ماندگار خواهد بود، و خدا بر او خشم مي‌گيرد و لعنتش مي‌كند و عذابي بزرگ برايش آماده ساخته است.

حتي آيات 74 و 75 سوره زخرف به «مجرمين» نيز وعده عذاب دائم در جهنم مي‌دهد و تأكيد مي‌كند كه هيچ راه فرار و اميد نجاتي براي آنها وجود ندارد و مي‌دانيم كه «مجرم» مفهومي عام دارد و نمي‌توان گفت كه «مجرمين» در اين آيه فقط به معناي «مشركين» است:

بي‌گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگارند؛ عذابشان تخفيف نمي‌يابد و آنها در آنجا نوميدند.

و در تمام موارد فوق به ياد داشته باشيد كه خداوند هرگز خلف وعده نمي‌كند.

نمونه سوم

آيه 78 سوره نساء مي‌گويد:

... و اگر خيري (پيشامد خوبي) به آنان رسد، مي‌گويند: اين از جانب خداست؛ و چون شري (صدمه‌اي يا پيشامد بدي) به ايشان رسد، مي‌گويند: اين از جانب توست؛ بگو: همه از جانب خداست...

اين آيه از دو قسمت تشكيل شده است. قسمت اول آن عكس‌العمل و موضع‌گيري انسان‌ها در برابر خير و شر (نعمت و محروميت، حوادث و پيشامدهاي خوب و بد) را بيان مي‌كند و در قسمت دوم مي‌گويد: خير و شر و نعمت و مصيبت و پيشامدهاي خوب و بد، همه از جانب خداست. قسمت اول از سه جهت قابل تأمل است:

1. جمله «و اگر خيري به آنان رسد، مي‌گويند: اين از جانب خداست» و همينطور جمله بعد، موارد نقض فراواني دارد. آدميان در برابر حوادث خير و شر صدها گونه موضع‌گيري مي‌كنند كه يكي از آنها ممكن است همان باشد كه در اين آيه آمده است. شتابزدگي و چشم بستن بر روي آنچه در عالم واقع مي‌گذرد، موجب كلي‌گويي‌هايي از اين دست مي‌شود.

2. اين بخش از آيه، با بسياري از آيات ديگر در تناقض است. به عنوان مثل بنگريد به آيات زير:

الف) چون به انسان آسيبي رسد، پروردگارش را ـ در حالي كه به سوي او بازگشت كننده است ـ مي‌خواند و چون خداوند او را از جانب خود نعمتي عطا كند،... مشرك مي‌شود. سوره زمر ـ آيه 8.

ب)... و اگر از جانب خود رحمتي [به انسان] بچشانيم، قطعاً خواهد گفت: من سزاوار آنم و گمان ندارم رستاخيز برپا شود. سوره فصلت ـ آيه 50.

ج) و چون انسان را نعمت بخشيم، روي برتابد و خود را كنار كشد. سوره فصلت ـ آيه 51.

3. در اين آيه خداوند خطاب به پيامبر اسلام مي‌گويد: «و اگر شري به آنها رسد، مي‌گويند: اين از جانب تو [پيامبر] است.» شايد در زمان پيامبر اسلام انسان‌هايي وجود داشته‌اند كه هرگاه پيشامد بدي برايشان رخ مي‌داد (مثلاً فرزندشان ناقص‌الخلقه بدنيا مي‌آمد و يا دست و پايشان در اثر حادثه‌اي آسيب مي‌ديد و يا همسرشان مرتكب خيانت مي‌شد و يا ...) اين پيشامدها را به پيامبر نسبت مي‌دادند و او را به نوعي مقصر مي‌دانستند، اما آيا بعد از مرگ پيامبر ـ خصوصاً امروزه كه صدها سال از آن زمان مي‌گذرد ـ باز هم آدمياني وجود دارند كه پيامبر را عامل اصلي حوادث ناگوار زندگي خود بدانند؟ مگر اينكه بگوييم اين آيه فقط در مورد افراد خاصي در زمان حيات پيامبر نازل شده است و عموميت ندارد. اما چنين مضموني ـ كه پس از مرگ پيامبر سالبه به انتفاء موضوع مي‌شود ـ چه جايي مي‌تواند در يك كتاب آسماني ـكه قرار است همه جهانيان را تا روز قيامت هدايت كند و به سؤال‌ها و نيازهاي اساسي بشر پاسخ دهد ـ داشته باشد؟ اي كاش به جاي چنين آياتي ـ كه حجم قابل توجهي از قرآن را اشغال كرده‌اند ـ مسائلي مهمتر در قرآن مي‌آمد.

و اما قسمت دوم آيه كه مي‌گويد: «همه حوادث خوب و بد، و نعمتها و مصيبتها و ...از جانب خداست» با آيه 79 سوره نساء و آيه 30 سوره شوري ـ كه به ترتيب مي‌آيند ـ در تناقض آشكار است:

هر خيري كه به تو رسد، از جانب خداست، و هر شري كه به تو رسد، از جانب خود توست...

و هر مصيبتي كه به شما مي‌رسد، به سبب كارهايي است كه خودتان كرده‌ايد...

مطابق اين آيات، هر گونه شر و مصيبتي كه به انسان مي‌رسد، نتيجه اعمال و گناهان و خطاهاي خود اوست و اين قانون حتي شامل پيامبران هم مي‌شود، زيرا در آيه 79 سوره نساء ـ كه در فوق آمد ـ خداوند خطاب به پيامبر اسلام مي‌گويد: هر شري كه به تو مي‌رسد، از جانب خود توست. اكنون به آيه 41 سوره ص بنگريد:

و از بنده ما ايوب ياد كن آنگاه كه به پروردگارش گفت: شيطان مرا به رنج و عذاب افكنده است.

اگر مضمون آيات قبل (79 سوره نساء و 30 سوره شوري) درست باشد، ايوب پيامبر مرتكب دروغ و تهمت [به شيطان] شده است. زيرا اگر رنج و عذابي به او رسيده، نتيجه اعمال خطا و گناه‌آلود خودش بوده و نبايد آن را به شيطان نسبت دهد. خدا هم بايد به او بگويد كه: بيهوده به شيطان بيچاره تهمت نزن و به جاي آن به فكر جبران اعمال خطاي خودت باش تا مشكلاتت حل شود. اما خدايي كه من در قرآن ديده‌ام، به ايوب مي‌گويد:

پايت را بر زمين بكوب: اين آبي است براي شست و شو، و سرد براي آشاميدن...[و] دسته‌اي از چوب‌هاي باريك به دست گير و با آن [همسر خود را] بزن...» (سوره ص ، آيات 42 و 44)(رجوع كنيد به تفسير اين آيات در كتب تفسير)

به هر حال بر من معلوم نشد كه از نظر قرآن علت و ريشه اصلي رنج‌ها و مصيبت‌هايي كه به آدميان مي‌رسد چيست و از كجاست.

نمونه چهارم

آيه 167 سوره شعرا، پاسخ قوم لوط به هشدارها و نصايح او را چنين بيان مي‌كند:

گفتند: اي لوط، اگر دست [از هشدارها و نصايح خود] برنداري، قطعاً از اخراج‌شدگان خواهي بود.

در آيه 82 سوره اعراف نيز (پس از آنكه در آيات قبل، هشدارها و نصايح لوط به قوم خودش را بيان مي‌كند) مي‌گويد:

ولي پاسخ قومش جز اين نبود كه گفتند: آنان را از شهرتان بيرون كنيد، زيرا آنان كساني هستند كه به پاكي تظاهر مي‌كنند.

آيه 56 سوره نمل نيز تكرار مي‌كند كه پاسخ قوم لوط در برابر هشدارها و نصايح او جز اين نبود كه او و خانواده‌اش را تهديد به اخراج از شهر و ديار خود كردند. اما آيه 29 سوره عنكبوت مي‌گويد:

... ولي پاسخ قومش جز اين نبود كه گفتند: اگر راست مي‌گويي عذاب خدا را بر ما بياور.

ممكن است بگوييد: در اينجا تناقض رخ نداده است، زيرا مي‌توان فرض كرد كه موارد ذكر شده در آيات فوق مربوط به زمان‌ها و مكان‌هاي مختلف است و قوم لوط در موارد مختلف، پاسخ‌هاي مختلف به او داده‌اند. اما اگر در هر چهار مورد، آيات قبل و بعد را با دقت بخوانيم و با هم مقايسه كنيم، خواهيم ديد كه اين پاسخ در اينجا صدق نمي‌كند. زيرا در همه مواردي كه داستان لوط و عكس‌العمل قوم او را بيان مي‌كند، بلافاصله مي‌گويد: ما هم آنها را عذاب كرديم و باراني مرگبار بر سر آنها فروريختيم و خانواده لوط ـ به جز همسر پيرش ـ را نجات داديم. مسلماً قوم لوط چهار بار گرفتار عذاب الهي نشد. پس در هر چهار مورد قرآن مي‌خواهد داستان لوط را بصورتي كلي و خلاصه بيان كند، نه چهار سكانس مختلف از يك داستان طولاني. بنابراين براي حل تناقض بايد فكر ديگري كرد.

نمونه پنجم

عذاب قوم عاد چگونه بود؟ آيات 19 و 20 سوره قمر مي‌گويد:

ما در يك روز نحس، بر سر آنان به طور پيوسته، طوفاني سخت فرستاديم؛ [كه] مردم را از جا مي‌كند، گويي تنه‌هاي نخلي بودند كه ريشه‌كن شده بودند.

همچنين آيه 25 سوره احقاف (در ادامه آيات 21 تا 24) شدت طوفان را چنين توصيف مي‌كند:

[طوفان] همه چيز را به دستور پروردگارش نابود مي‌كند. پس از طوفان چنان شد كه جز خانه‌هايشان چيزي ديده نمي‌شد...

طبق اين آيات، طوفان سختي كه مردم را از جا مي‌كند و همه چيز را نابود مي‌كرد، در يك روز بر سر قوم عاد فرستاده شد و آنها را قتل‌عام كرد، به گونه‌اي كه پس از آن طوفان همه مردند و فقط خانه‌هاي آنها باقي ماند. اما آيه 16 سوره فصلت مي‌گويد:

ما در روزهايي نحس بر سر آنان طوفاني سخت فرستاديم...

و آيات 6 و 7 سوره حاقّه مي‌گويند:

و اما [قوم] عاد، به وسيله تندبادي توفنده و سركش هلاك شدند؛ [كه خدا] آن را هفت شب و هشت روز پياپي بر آنان فرستاد..

تناقض آشکار است. ممکن است بگویید که آیه 19 سوره قمر فقط از آغاز طوفان سخن می گوید و معنای آن لزوما این نیست که کل حادثه در یک روز اتفاق افتاد. اما این توجیه با ظاهر آیه سازگار نیست و هیچکدام از مترجمان برجسته قرآن نیز آیه را چنین ترجمه نکرده اند. باز ممکن است بگویید که در متن عربی صفت مستمر (به معنای پیوسته یا ادامه دار) آمده است و اگر آن را به واژه یوم (روز) برگردانیم به این نتیجه می رسیم که آیه از یوم مستمر (روز پیوسته یا ادامه دار) سخن می گوید و این می تواند دو معنی داشته باشد: 1) روزی که طول آن برابر با چند روز معمولی است، و 2) چند روز متوالی. و در هر دو صورت تناقض رفع می شود. اما اولا دلیل محکمی برای این مدعا (که مستمر صفت یوم است) نداریم و مفسران بزرگی مانند علامه طباطبایی (در المیزان) مستمر را وصف طوفان دانسته اند و مترجمان برجسته (مانند فولادوند) نیز آیه را بر همین مبنا ترجمه کرده اند و ثانیا یوم مستمر (روز پیوسته یا ادامه دار) اصولا معنای محصلی ندارد و دو معنای مذکور در بالا را با هیچ دلیلی نمی توان به این عبارت نسبت داد. معنای اول با عقل ناسازگار است (آیا خداوند به مدت هشت روز کره زمین را از حرکت به دور خورشید بازداشت و نظم منظومه شمسی را برهم زد تا قوم عاد را مجازات کند؟) و دومی خلاف قواعد لغت عرب است (اصولا اگر منظور خداوند از عبارت یوم مستمر **چند روز** است، آیا استفاده از واژه ایام صحیح تر و به فصاحت و بلاغت نزدیکتر نیست؟

اما در اينجا مشكلات و تناقض‌هاي ديگري نيز به چشم مي‌خورد. آيه 25 سوره احقاف از طرفي مي‌گويد: شدت طوفان به حدي بود كه همه چيز را نابود مي‌كرد (و البته اگر قرار باشد كه عذاب الهي بصورت طوفان نازل شود، طبيعي است كه چنين خواهد بود. زيرا در غيراينصورت، مردمي كه در خانه‌هايشان پناه گرفته‌اند، جان سالم بدر مي‌برند و اين يعني نقض‌غرض از سوي خداوند) و از طرفي (در ادامه) مي‌گويد: پس از پايان طوفان، خانه‌هاي مردم برجا بود. اولاً چطور ممكن است طوفاني كه ***همه چيز*** را نابود مي‌كند، حريف خانه‌هاي مردم عاد نشود؟ مگر ***خانه های مردم*** جزو ***همه چيز*** نبودند؟ آيا اين تناقض نيست؟ چطور ممكن است چنين طوفاني، يك شبانه‌روز (بنا به آيه 25 سوره احقاف) و يا هفت شبانه‌روز (بنا به آيه 7 سوره حاقّه) بطور پيوسته و مداوم بوزد و در پايان، خانه‌ها (حتی اگر از سنگ و سخره باشند) سالم بمانند؟ ثانياً اگر خانه‌ها سالم مانده باشند، مردمي هم كه در آنها پناه گرفته‌اند سالم مي‌مانند!؟ ممكن است بگویید طوفان مذکور حاوی گازی کشنده بود و ماندن در خانه نمی توانست آنها را نجات دهد. اما اگر خدا می خواست قوم عاد را با گاز خفه کند چه نیازی به طوفانی بود که همه چیز از جمله گیاهان و درختان و حیوانات بی گناه را از جا کنده و نابود کند؟ یک باد یا طوفان معمولی حاوی گازی که فقط برای انسان کشنده باشد برای مجازات آنها کافی بود. از اینها گذشته، در آیات مورد بحث نکته پرسش برانگیزی وجود دارد و آن اینکه آیا لازم بود طوفان مذکور (با قدرت و شدتی که در این آیات توصیف شده است) هفت شبانه روز به طور پیوسته بوزد تا قوم عاد را تارومار کند؟

نمونه ششم

آيه 62 سوره زمر مي‌گويد:

خدا خالق همه چيز است...

اما آيه 125 سوره صافات، خداوند را «بهترين خالق‌ها» معرفي مي‌كند:

آيا بعل را مي‌پرستيد و بهترين خالق‌ها را وامي‌گذاريد؟

باز هم تناقض آشكار است. زيرا طبق آيه اول، خالق همه چيز، خداست و به عبارت بهتر: در جهان فقط يك خالق وجود دارد، اما آيه دوم مي‌گويد: به غير از خدا هم موجوداتي هستند كه چيزهايي خلق مي‌كنند، ولي خدا در خلق كردن، از آنها برتر است و بهتر عمل مي‌كند و اين با گزاره «خالق همه چيز، خداست» تناقض دارد. در اينجا يك نكته ديگر نيز قابل تأمل است. يك بمب اتمي را در نظر بگيريد. از آنجا كه اين بمب، بالاخره يك «شيئي = چيز» است، مطابق آيه 62 سوره زمر (كه مي‌گويد: خدا خالق همه چيز است) خالق آن، خداست نه سازندگان آن. اما اين سخن چه معناي معقولي مي‌تواند داشته باشد؟ براي واژه «خلق كردن» چه معنايي مي‌توان در نظر گرفت كه

مطابق آن، خدا خالق بمب اتمي است نه انسان؟ هر معنايي كه براي «خلق كردن» در نظر بگيريد، خواهيد ديد كه مطابق آن، يكي از دو آيه مورد بحث دچار مشكل مي‌شود.

نمونه هفتم

يكي از آيات بسيار زيبا و پر معناي قرآن، آيه 134 سوره بقره است:

آن جماعت را روزگار سپري شد، آنچه آنها كردند، از آن آنهاست و آنچه شما مي‌كنيد، از آن شماست؛ و شما را به خاطر اعمال آنها مورد سؤال و مؤاخذه قرار نمي‌دهند.

مطابق اين آيه، هر كس مسئول اعمال خودش است نه اعمالي كه گذشتگان يا ديگران انجام داده‌اند و اين قاعده‌اي است عقلي، اخلاقي و وجداني كه جاي هيچ چون و چرايي ندارد. اما خود قرآن به اين قاعده پايبند نمي‌ماند و در بسياري از موارد ـ خصوصاً در برخورد با يهودي‌ها ـ مخالفان خود را به خاطر اعمالي كه گذشتگانشان مرتكب شده‌اند مورد سرزنش و ملامت قرار مي‌دهد. آيه 87 سوره بقره خطاب به يهوديان مي‌گويد:

و همانا به موسي كتاب [تورات] را داديم و پس از او پيامبران را پشت سر هم فرستاديم و به عيسي‌بن‌مريم معجزه‌هاي آشكار بخشيديم و او را با روح‌القدس تأييد كرديم، [پس چرا] هرگاه پيامبري چيزي را كه خوشايند شما نبود برايتان آورد، كبر ورزيدند و گروهي را دروغگو خوانديد و گروهي را كشتيد؟

آيه 91 سوره بقره نيز مي‌گويد:

و چون به آنان گفته شود: به آنچه خدا نازل كرده ايمان بياوريد، مي‌گويند: ما به آنچه بر [پيامبر] خودمان نازل شده ايمان مي‌آوريم، و غير آن را... انكار مي‌كنند. بگو: اگر مؤمن بوديد، پس چرا پيش از اين، پيامبران خدا را مي‌كشتيد؟

آيه 183 سوره آل‌عمران نيز مي‌گويد:

... [به آنان] بگو: قطعاً پيش از من، پيامبراني بودند كه دلايل آشكار را با آنچه گفتيد، براي شما آوردند. اگر راست مي‌گوييد، پس چرا آنان را كشتيد؟

آيه 59 سوره اسراء نيز علت عدم ارائه معجزه از طرف خدا و براي مخاطبان پيامبر اسلام را مي‌گويد:

و [چيزي] ما را از فرستادن معجزات [براي شما امت پيامبر اسلام] باز نداشت جز اينكه پيشينيان، آنها را به دروغ گرفتند، و [به عنوان مثال] به ثمود ماده شتر داديم كه [پديده‌اي] روشنگر بود، ولي به آن ستم كردند...

يعني خداوند به اين دليل به پيامبر اسلام معجزه نمي‌دهد كه در گذشته‌هاي دور براي هر اُمتي كه معجزه فرستاد، آن اُمت قدر آن معجزه را ندانستند و آن را تكذيب كردند. به عبارت ديگر اُمت پيامبر بايد چوب گناهان قوم نوح و ثمود و عاد و... را بخورد!

نمونه هشتم

آيه 286 سوره بقره مي‌گويد:

خداوند هيچ كس را جز به اندازه توانايي‌اش تكليف نمي‌كند... [مؤمنان دعا مي‌كنند كه] پروردگارا... آنگونه كه بر امتهاي پيش از ما

تكليف گران نهادي، بر ما تكليف گران منه، و آنچه را كه طاقت آن نداريم، بر ما تكليف مكن...

صدر و ذيل آيه آشكارا متناقضند. زيرا در صدر آيه ادعا مي‌شود كه خداوند بندگان را مافوق طاقتشان تكليف نمي‌كند، اما در ادامه اعتراف مي‌شود كه خداوند براي امتهاي پيشين تكاليفي مقرر كرده كه از حد طاقت و توانايي‌شان بيشتر بوده است. اگر تكليف ما لايطاق قبيح و لذا از جانب خداوند محال است، دعاي «پروردگارا آنچه را كه طاقت نداريم، بر ما تكليف مكن» چه معنايي مي‌تواند داشته باشد؟ اين مانند آن است كه دعا كنيم: خدايا بر ما ظلم مكن!؟ ممكن است بگوييد در دعاهايي كه پس از صدر آيه آمده است، سخن از تكليف فوق طاقت نيست، بلكه سخن از سختيها، مشكلات و مصائبي است كه ممكن است گريبانگير مؤمنان شود و تحمل آنها بر مؤمنان دشوار يا ناممكن آيد. اما در اين صورت صدر و ذيل آيه كاملاً بي‌ربط مي‌شوند، و اين خلاف قواعد فصاحت و بلاغت است.

نمونه نهم

بسياري از آيات قران به ما اطمينان مي‌دهند كه در قيامت و در محكمة عدل الهي به كسي ظلم نمي‌شود. آيه 182 سورة آل عمران مي‌گويد:

خداوند]در روز قيامت[هرگز نسبت به بندگان خود ستم نمي‌كند

اين مضمون در آية 51 سورة انفال و آية 46 سورة فصلت نيز تكرار شده است. آية 70 سوره زمر نيز تأكيد مي‌كند كه:

]در روز قيامت[هر كس] نتيجه [آنچه انجام داده است را بطور كامل مي‌بيند

آيه 115 سورة هود مي‌گويد: «خدا هرگز اجر نيكوكاران را ضايع نمي‌كند.» و اين مضمون در آيه 195 سورة آل عمران نيز تكرار شده است. آية 40 سوره نساء با صراحت بيشتري سخن مي‌گويد:

خداوند به اندازه ذره‌اي نيز ستم نمي‌كند و اگر حسنه‌اي باشد] و از كسي سر بزند، در روز قيامت [به آن دو چندان پاداش مي‌دهد.

و آيات 7 و 8 سورة زلزال نيز سخن آخر را مي‌گويند:

پس هركس همسنگ ذره‌اي عمل خير انجام داده باشد] پاداشِ [آن را مي‌بيند؛ و هر كس همسنگ ذره‌اي عمل ناشايست انجام داده باشد،] كيفر[آن را مي‌بيند

تا اينجا گويي هر كس (چه مومن و چه كافر يا مشرك) هر عمل خوبي انجام داده باشد، پاداش آن را در قيامت دريافت خواهد كرد (توجه كنيد كه در آيات فوق قيد و شرطي نيامده است و اين البته همان است كه عدل اقتضا مي‌كند). اما داستان به اينجا ختم نمي‌شود. آيات ديگري نيز در قرآن وجود دارد كه همة آيات قبلي را نقض مي‌كند. آية 40 سورة غافر (مومن) مي‌گويد:

هر كس بدي (گناه) كند، همانند گناهي كه كرده است مجازات مي‌شود و هركس عمل صالحي انجام دهد، زن باشد يا مرد ، در صورتي كه مومن باشد، به بهشت وارد مي‌شود

خوب دقت كنيد! جايي كه سخن از مجازات و عذاب دادن به ميان مي‌آيد، حكم الهي عام و كلي است و هركس كار بدي كند (چه مومن و چه كافر) مجازات آن را مي‌بيند ؛ اما جايي كه سخن از پاداش به ميان مي‌آيد، قيد « به شرطي كه مومن باشد» اضافه مي‌شود. يعني كفار و مشركين و ملحدين هرچه اعمال صالح انجام مي‌دهند، بي‌فايده است و در آخرت پاداشي نمي‌بينند ! علاوه بر اين، بسياري از آيات قرآن سخن از حبط (نابود شدن) اعمال كافران و مشركان به ميان مي‌آورند. آيه 217 سورة بقره مي‌گويد:

... هر كسي از شما از دين خود (اسلام) برگردد و كافر از دنيا برود، اعمالش در دنيا و آخرت ضايع و باطل گرديده و اهل جهنم خواهد بود و در آن جاودانه مي‌ماند

يعني ارتداد باعث مي‌شود كه همه كارهاي خوبي كه پيش (و يا حتي پس) از آن انجام داده‌ايم نابود شود و بي‌نتيجه بماند.

آيه 18 سورة ابراهيم نيز مي‌گويد:

داستان اعمال كساني كه به پروردگارشان كفر ورزيده‌اند، همچون خاكستري است كه در روز طوفاني، باد بر آن بوزد، كه از آنچه بدست آورده‌اند، چيزي در دست ندارند...

مطابق اين آيه اعمال نيك كافران مانند خاكستري كه درمعرض بادِ تند قرار گرفته باشد، نابود مي‌شود و در روز قيامت سودي به آنها نمي‌رساند. آيه 88 سوره انعام ، حتي شك كردن را هم موجب ضايع شدن اعمال نيك مي‌داند:

اگر شك بورزند، خداوند[اعمال] نيك [آنها را نابود مي‌سازد

دهها آية ديگر در قرآن با صراحت اعلام مي‌كنند كه ارتداد و كفر و شرك و... باعث حبط اعمال مي‌شود (مانند آيه 5 / مائده ، 147 / اعراف ، 19/ احزاب ، 32 و 28 و 9 / محمد و 17/ توبه، 2/ حجرات) و اين علاوه بر آنكه با عدل و رحمت الهي سازگار نيست، آياتي را كه در ابتدا آمد، نقض مي‌كند.

اما تناقض‌گويي‌هاي قرآن در موضوع معاد و قيامت به اينجا ختم نمي‌شود. ديديم كه آية 40 سوره غافر (مؤمن) مي‌گفت: «هر كه بدي (گناه) كند، جز به مثل آن كيفر نمي‌يابد» و اين مدعا در آية 27 سورة يونس و آية 160 سوره انعام نيز تكرار شده است. اما خداي محمد همين وعده را نيز در چند جاي ديگر فراموش مي‌كند. آيات 73 تا 75 سورة اسراء (خطاب به پيامبر) مي‌گويند:

و چيزي نمانده بود كه تو را از آنچه به سوي تو وحي كرده‌ايم گمراه كنند تا غير آن را بر ما ببندي و در آن صورت تو را به دوستيِ خود بگيرند؛ و اگر تو را استوار نمي‌داشتيم ، قطعاً نزديك بود كمي به سوي آنان متمايل شوي؛ در آن صورت ، حتماً تو را دو برابر در[زندگي]دنيا [و دو برابر] پس از [مرگ] عذاب [مي‌چشانديم و آنگاه در برابر ما براي خود ياوري نمي‌يافتي

يعني اگر پيامبر كمي به كفار يا مشركين متمايل شود، در دنيا و آخرت «دو برابر» عذاب مي‌شود. آية30 سورة احزاب هم (خطاب به همسران پيامبر) مي‌گويد:

اي همسران پيامبر ، هركس از شما كار زشت آشكاري كند، عذابش دو چندان خواهد بود و اين بر خدا همواره آسان است.

يعني بر خدا آسان است كه وعده‌هاي خود را فراموش كند و عدالت را زير پا بگذارد! اما از اينها شگفت‌انگيزتر، داستان حواريون عيسي است. به آيات 112 تا 115 سورة مائده بنگريد؛ حواريون به عيسي مي‌گويند: از خدايت بخواه تا از آسمان مائده‌اي براي ما بفرستد. عيسي نيز از خدا درخواست مائده آسماني مي‌كند و خدا در پاسخ مي‌گويد:

... من آن مائده را براي شما مي‌فرستم؛ ولي هر كه از شما پس از آن كافر شود، چنان عذابش مي‌كنم كه هيچ يك از مردم جهان را آن چنان عذاب نكرده باشم

ولي مگر قرار نبود كه عذاب الهي، «مثل» و يا «متناسب» با گناه باشد؟ آيا كافرشدنِ حواريون (حتي اگر پس از ديدن نشانه‌هاي خدا و تمام شدن حجت بر آنها باشد) از جنايت‌هاي فرعون‌ها و چنگيزها و هيتلرها و استالين‌ها بدتر است؟ آيا گناه حواريون (در صورت كافر شدن) بزرگتر و وحشتناك‌تر از جنايت‌هاي صدام در ايران و عراق، و طالبان در افغانستان است؟

تناقض باز هم ادامه مي‌يابد. آية 114 سورة هود مي‌گويد: «كارهاي خوب شما، كارهاي بدتان را نابود مي‌كند». مطابق اين آيه (حداقل بعضي از) اعمال نيك ما در اين دنيا باعث مي‌شود كه اعمال بدي كه درگذشته انجام داده‌ايم، نابود شوند و در قيامت مورد محاسبه قرار نگيرند. اين مضمون در آيات متعددي از قرآن و با تعابير مختلف تكرار شده است. (مانند آيه 5/ فتح؛ 7 / عنكبوت ؛ 271 / بقره؛ 195 / آل عمران ؛ 31 / نساء ؛ 65 و 12 ؛ تغابن) و اين نيز با آياتي كه در ابتداي اين بحث آمد، در تناقض است.

و بالاخره اینکه مطابق آية 65 سورة مائده اگر اهل‌كتاب به اسلام ايمان بياورند و تقوا پيشه كنند، همة گناهان قبلي‌شان بخشيده مي‌شود و حتي مطابق آية 70 سوره فرقان ، گناهان قبلي‌شان تبديل به حسنه (كار نيك) مي‌شود، اما مطابق آيه 217 سورة بقره (كه پيش از اين آمد) هركس از اسلام برگردد، تمام اعمال نيكويي كه پيش از آن انجام داده‌است، نابود و بي‌نتيجه مي‌شود! آيا اين است عدلِ الهي ؟

---

1. و اين البته منطقي و هماهنگ با آيات 53 و 54 سورة زمر است كه مي‌گويد: « بگو: اي بندگان من - كه بر خويشتن زياده‌روي روا داشته‌ايد - از رحمت خدا نوميد مشويد. در حقيقت خدا همة گناهان را مي‌آمرزد، كه او آمرزنده مهربان است. و پيش از آنكه شما را عذاب در رسد و ديگر ياري نشويد،]توبه كنيد و[به سوي پروردگارتان باز گرديد و تسليم او شويد.» مطابق اين دو آيه، درِ توبه همواره باز است و هيچ گاه بسته نمي‌شود (مگر هنگامي كه مرگ فرا رسد).